

فینظر فی الیه الاحتمال و سبباً اذا عرف سر الحلال و المقام الذي هو فيه و انصف
 بس راه نماید بسوی او احتمال مخصوصاً هر کلمه مشتق مراد و مقام را که آن مقام که در ذریع
 الغالب علیه و ان الکلام ذکر انما یبدا و له و یصل الیه فلا یطعن و لا
 غالب را که بر وی و اگر بی باشد بسوی آنکه بر کسی از آنکه ذکر آنست ازین در آنکه ظاهر میبود
 بیقی له فی حصره الحق تعالی شأنه من جهة معینة و اعتبار مخصوصة
 باقی ماند در حصر حق تعالی شأنه از یک جهت معینة و اعتبار مخصوص بر حق
 و یعدی مراتب الاسماء و الصفات و ما یضایف الیها من الاحکام الا انما
 رموزی میبود مراتب اما وصفات را و آن جز را مضافت بسوی آنکه ازین نظر از آن
 و التجلیات فلم یقعین له الحق سبحانه و تعالی فی جهة معنویة او محسوسیة
 و تجلیات بسوی تعیین ندر برای او حق سبحانه و تعالی در جهت معنوی یا محسوس
 من حیث الظاهر و الباطن بحسب العلم و المدارک و العقاید و المشاهد
 از حیث ظاهر یا باطن بحسب علوم و مدارک و عقاید و مشاهد
 و الاخبار و الاوصاف لشعرة لعزیز الحق سبحانه و تعالی و عدم الاختصاص
 و اخبار و اوصاف برای نورانی بودن حق سبحانه و تعالی و عدم اختصاص او
 فی کل او فی شئی منه و لعدم استلایة و توفیه عند غایة من الغایة
 در هر یک از آن باشد چیزی از آن و در عدم استلای و رسیدن بسوی او نزدیک غایب از غایب
 التي و قضاة ذمها اهل المواقف و ان کافراً علی حق و وقفاً بالحق الیه فیه بل ادمک
 توفیق کرده اند در آن اسبب و انچه بود از او توفیق بر حق و توفیق کرده اند بسوی برای حق و حق
 بالقطرة الاصلیة دون تردان له مستند فی وجوده و اقبل علیه باجل ما
 به خلفت اصیب بدون زرد که بر کسی برای آنست در وجود او و اقبال که بر هر چه که بر حق

فیه بل تکلیه و جعل حصوره فی توجه الیه سبحانه و تعالی علی نحو ما یعمل سبحانه
 در دست بلکه بکلیت او در کدانه حصور خود را در توفیق بسوی او سبحانه و تعالی بر کویک بر او سبحانه
 و تعالی لفته فی ففته بنفسه لا علی شی ما یعمل بنفسه فی غیره او یعمله غیره
 و تعالی نفس خود را در نفس خود بر کویک میزد نفس خود را در غیر خود با دانه حق را بر حق
 و لا بحسب علم الوهیت او الکتب شیء هذا المعاملة اول احوال اهل الحیرة الا
 و نه بحسب علم بر هر چه یا کتبش در این حالت اول احوال اهل جنت است
 التي ینماها الاکار و لا یعد و فیها بل رفعت فیها ابد الابد دنیا و برتر خا
 که حق میکند آرزای برهان و چیزی در میکند آرزای بلکه زنی میکند در آن ابد با و در دنیا و در بر
 و اخر لیست لهم و جهة معینة فی الظاهر و الباطن لانه لم یقعین الحق عندهم
 و آخرت نیست برای ایشان و جهت معین در ظاهر یا باطن زرد که بر کسی تعیین ندر برای حق
 رتبة ینقیل بها فی باطنهم و ظواهرهم فیمیز عن المطلوب الاخر بل قد یفقد
 بهیچ رتبه که مفید بود آن در باطن ایشان تا غیرت زرد از مطلوب ذکر بلکه تعیین ندر بود
 احاطته بهم من جمیع جهاتهم الخفیة و الجلیة و تجلی لهم فیه لا یف
 راحه خود ایشان از جمیع جهات ایشان خفته و حیر و چیزی زرد بر ایشان در
 شئی و لا جهة و لا اسم و لا مرتبة فی حصول من شعور کافیه الیه
 چیزی و نه چیزی و نه اسمی و نه مرتبتی بسوی من شعور ایشان از خود و در میان با
 کما کانت حیرتهم منه و به و فیه و فی تبصیر المبتدی للشیخ صلوات الله
 پس باشد جنت ایشان از دست و کدانه در دست نام کتاب
 قد من الله سره جنت برود کونه است جنت نظارت جنت اول البصائر جنت

